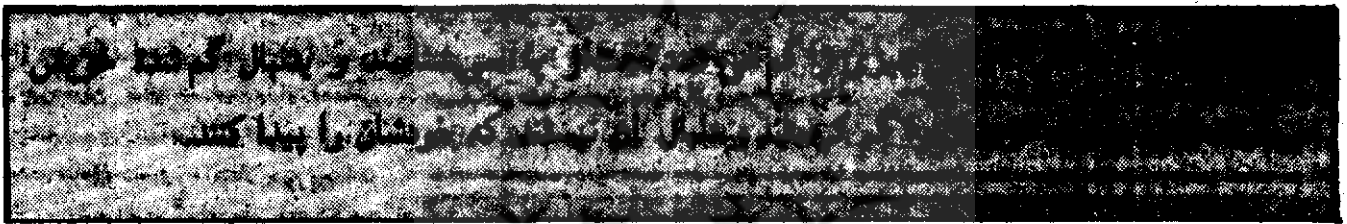


از استاد شهید مرتضی مطهری (۱۶)

عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا



خود را به عنوان یک موجود بزرگووار حس نکنند به تعبیری امروزی نزدیک به آن تعبیر، کسی که در روح خودش احساس شخصیت اخلاقی و معنوی نکند از شر او بترس، از شر او ایمن نباشی، یعنی اگر کسی بر حسب کلام امیرالمؤمنین در خود، در روح خود احساس شرافت و بزرگواری بکند برای او شهوت‌رانی و دنبال هوای نفس رفتن کار منفوری است و نرفتنتن کار آسان. بر عکس آن کسی که ابر احساس درنیست و در خود احساس نمی‌کند که من کسی هستم، شخصیتی هستم، شرافتی دارم، بزرگواری دارم، این دیگر اگر این احساس را باخت همه چیز را باخته است.

سوال دیگری مطرح می‌شود که این چگونه است که در اسلام از یکطرف از نظر اخلاقی به مبارزه بانفس و هوی نفس، به مجاهده بانفس توصیه و تاکید میشود، از طرف دیگر تمام تکیه ها روی بزرگواری نفس است که کوشش کنید احساس بزرگواری را در نفس خود از دست ندهید، محترم بشمارید، احترام ذات و احترام نفس را از دست

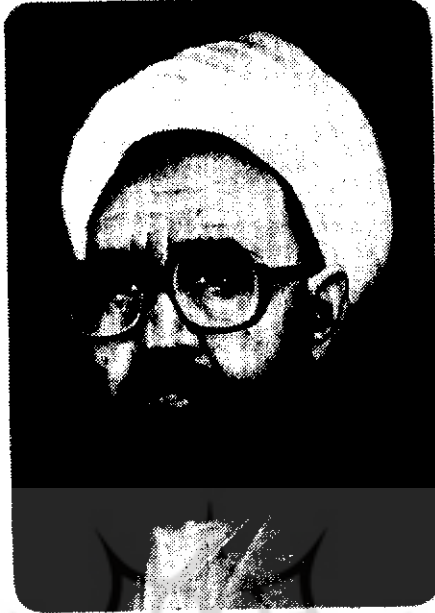
علیه میفرماید: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ نِتْرَهُ» اگر کسی خودش در نزد خودش خوار بشود (اگر کسی احساس بزرگواری را در خودش از دست بدهد) یعنی

انسان از نظر اسلام در عین اینکه حیوانی است مانند هر حیوان دیگری، در عین حال به تعبیر قرآن نفخه‌ای از روح الهی در انسان هست، لومعه‌ای از ملکوت الهی در وجود انسان هست. که من واقعی انسان، آن من است و لی من حیوانی در انسان من طفیلی است.

بحث در اطراف این مطلب بود که حسن و قبح عقلی به حسن و قبح قلبی بر می‌گردد و چون قبح زشتی و حسن زیبایی است یعنی اینها از مقوله احساسند نه از مقوله ادراک که کار عقل باشند و همچنین گفته شد که برای اخلاقی کردن افعال باید برنامه زندگی بر اساس تکلیف و رضای حق تنظیم شود. در اخلاق اسلامی یک موضوع است که می‌توان آنرا پایه و محور همه تعلیمات اخلاقی اسلامی قرار داد، تا آنجا که ما تفحص کرده‌ایم روی هیچ موضوعی به عنوان پایه و محور به اندازه اصل کرامت نفس در مآخذ اسلامی تکیه شده است قهراً این سوال مطرح می‌شود که چگونه است که در اسلام از طرفی به کرامت نفس به عزت نفس، به محترم شمردن نفس این همه اهمیت داده می‌شود. امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: آنکه احساس کرامت و بزرگواری در خود بکند (در حال خود احساس بزرگواری بکند) مخالفت با شهوات حیوانی برای او آسان است.

نقطه مقابل حدیثی است از امام هادی سلام الله

دهید. اینها چگونه باید دیگر جور در می آید؟ گفتیم نفس دراصل معنا یعنی خود، آن خود انسان است. آیا خود را باید شکست، زبون کرد، خوار کرد؟ یا خود را باید مکرم داشت و محترم شمرد و عزتش را حفظ کرد - آیا این هر دو یک خود است؟ این که نمیشود آیا در انسان دو خود وجود دارد که با یکی از اینها از نظر اخلاقی باید مبارزه کرد، او را باید به زنجیر کرد، باید جلو آرایش را گرفته باید زبوش کرد، باید او را میراند و به تعبیر شعری ما (اگر چه این تعبیر در روایات و احادیث نیامده است) باید او را کشت باید نفس کشتی کرد و اما یک خود دیگر است که آن خود را باید احیاء کرد، زنده نگه داشت، آن هم به این صورت که قابل قبول نیست یعنی هر کس دو «من» دو «خود» مجزا از یکدیگر که ندارد، یعنی در قالب هر کدام مایی که اینجا تشسته ایم، در این تن دو من وجود دارد؟ دو نفس وجود دارد؟ چنین چیزی هم قطعاً نیست. بعد عرض کردیم که این یک مسئله ای است که تنها در اسلام و اخلاق اسلامی مطرح نیست برای دیگران هم مطرح است که برای انسان دو خود سراغ دارند و در خودشان میدهند. که بایک خود انسان باید مبارزه کند و انسانیت اش به آن خود نیست. منتها توضیح این مطلب که چگونه انسان دو گونه خود دارد و چگونه میشود توجه کرد، به آن صورت که گفتیم امکان ندارد، ناچار بصورت دیگری باید گفت. ما اول همان نظر اسلامی را ذکر می کنیم بعد نظرهای دیگران را هم توضیح میدهم. از نظر اسلام این مسئله حل شده است. از نظر اسلامی این انسانی که ما می بینیم، این انسان در عین اینکه یک حیوان است مانند هر حیوان دیگری، در عین حال به تعبیر قرآن فسخه ای از روح الهی در انسان هست. لومعه ای از ملکوت الهی در وجود انسان هست، نور ملکوتی در انسانیت هست و من واقعی انسان آن من است. انسان من حیوانی هم دارد ولی من حیوانی، در انسان من طفیلی است. من اصیل نیست من اصیل در انسان همان من ملکوتی انسان است البته فلاسفه بحثی در باب ماده و صورت دارند که میگویند فعلیت اخیر هر موجودی حقیقت آن موجود همان است و غیر از آن مرحله هست جزء با اصطلاح حقیقت این نیست و در فعلیت این دخالت ندارد. بحث خیلی فلسفی است من این بحث را فعلاً طرح نمکنم. یعنی آنچه در یک حیوان من واقعی و حقیقی آن حیوان را تشکیل میدهد، در انسان من طفیلی اوست. من بخورم، من میاشامم.



من میخوابم، حتی من میروم اینها به یک من وابسته است اما اینها درجات پایین این من است. من می خورم، من تشنه می شوم، من گرسنه می شوم، من چنین همین من در عین حال، من فکر می کنم، من خدا را یاد می کنم من دوست دارم که دیگران را بر خود مقدم بدارم، همه اینها یک من است اما این من درجاتی دارد آنجا که من از آن حرفهای خیلی عالی میگویند این درجه عالی من انسان است که دارد حرف میزند. آنجا که از این مسائل حیوانی صحبت میکنند، درجات پایین است. اینجا یک مثالی از خصوصیات انسان میخوام برای شما عرض

*** وقتی که میلها بر اراده اخلاقی غالب می شود انسان واقعا احساس می کند که شکست خورده است و خودش را ملامت می کند ولی وقتی که اراده اخلاقی اش بر میل طبیعی اش پیروز می شود احساس مسرت و پیروزی می کند و به خودش امیدوار می شود.**

بکنم، این است که میان من های انسان گاهی جدال و کشمکش رخ میدهد. که این جدال را گاهی جدال بین عقل و نفس تعبیر می کنند و یا میگویند جدال مثلا بین اراده اخلاقی و هوی نفسانی. بلی چنین جدالی در انسان هست که در غیر انسان (در حیوان) معنی ندارد. این جدال، جدال درونی است، خیلی اتفاق می افتد (این آزمایش در هر کسی کم و بیش وجود دارد در بعضی بیشتر در بعضی کمتر) که انسان تصمیم میگیرد برخلاف میل طبیعی خودش یک کاری را انجام بدهد. یعنی میلش در یک جهت است تصمیم میگیرد برضد میل خودش کاری انجام بدهد مثال خیلی ساده ای عرض میکنم فرض کنید طبیب به انسان رژیم میدهد و انسان را از بعضی غذاها یا میوه ها منع میکند، یا میگوید در خوردن از یک مقداری بیشتر مضر است و میگوید شما مرض قند داری فلان چیز و فلان چیز را نخور، فشار خون داری، مثلا فلان چیز و فلان چیز را نخور. انسان تصمیم میگیرد این دستور را اجرا کند ولی میل سر جای خودش هست سر سفره انسان قرار میگیرد، میل نفسانی اش شروع به فعالیت میکند میخواهد انسان از غذایی که ممنوع است بخورد. گاهی انسان عملا برضد میل خودش قیام میکند، بعضی اراده اخلاقی اش (به تعبیر دیگر عقلش) بر نفسش غالب میشود و هر چه دلش میخواهد گوش نمی کند، گاهی هم اتفاق می افتد برعکس میلش بر اراده اخلاقی اش (به تعبیر دیگر نفسش بر عقلش) فایق می آید. برای انسان این دو حالت پیش می آید یا تصمیم میگیرد انسان سحر خیز باشد، جدی هم تصمیم میگیرد. ولی یک شب بیدار میشود از رختخواب گرم میخواهد بیرون بیاید، طبیعت میگوید بیرون نیا، میل میگوید بیرون بیا، اراده اخلاقی میگوید حرکت کن طبیعت میگوید به یک دفعه انسان حرکت میکند برضد طبیعت کار را انجام میدهد، یک دفعه هم با طبیعت موافقت می کند، این جدالها در حیوانات وجود ندارد. حیوان است و همان طبیعتش، حیوان است و همان میلها، هر نحوی که میل حکم کرد، حیوان میروند. در حیوان یک مبداء دیگری غیر از مبداء این میل ها که فرمانی برضد میلها بدهد وجود ندارد. تا اینجا درست. حالا اینجا آنی که میخوام نتیجه بگیرم چیز دیگری است حالتی است که روان شناس ها میگویند و بعد که انسان با خودش مطالعه میکند مبیند حرف حسابی است انسان در بقیه در صفحه ۶۲

این جدال درونی (این جدال درونی بین چی است؟ بین خود و خوداست، درخارج از خود انسان نیست) انسان بایک بیگانه ای جدال ندارد، در درون انسان دنیوی از خود انسان هستند که با یکدیگر در جدالند یکی میگوید این غذا را نخور، یکی میخواند بخورد یکی میگوید سحر بلند شو، دیگری نمیخواهد بلند شود.

یکی میگوید مثلا فلان حرف را زن دیگری میخواند و میلس اقتضا می کند این حرف را بزند. این جدال در درون انسان است. مسلم بیگانه ای در این جا دخالت ندارد، این جدال در داخل انسان است. جدال خود انسان با خود انسان است، ولی مطلب این است هر وقتی که میل حیوانی انسان (میل طبیعی انسان) بر اراده اخلاقی پیروز میشود کاری که تصمیم گرفته بود نکند، میکند بعد چه حالتی برایش رخ میدهد پیش خودش حالت شرمندگی و حالت شکست احساس میکند. درست مثل آدم قهرمانی که او را به میدان جنگ فرستاده اند در مبارزه با قهرمان دیگری شکست خورده است در این موقع انسان واقعا احساس شکست میکند. بر عکس آن وقتی که اراده اخلاقی بر میل طبیعی پیروز میشود آن روزی که از سفره بلند میشود میبیند که یک ذره از رژیم را تحمل کرده یا آن روزی که وقتی که سبغ می کند می بیند که علیرغم فرمان طبیعت که بستر گرم را رها کن، بستر گرم را رها کرده و مثلا به برنامه عبادت خودش پرداخته احساس سرت و خیال پیروزی میکند، این در هر کسی هست و خیال نمی کنم کسی باشد که چنین آزمایشی را در خود انجام نداده باشد و با اینکه مطلب برایش قابل آزمایش نباشد. این احساس در انسان چیست؟ در هر دو حالت انسان خودش از خودش شکست خورده، در هر دو حالت انسان خودش بر خودش پیروز شده این نباید احساس شکست با احساس پیروزی بکند با لااقل باستی در حالی که از یک جهت احساس شکست میکند از جهت دیگر احساس پیروزی بکند در حالیکه اینجور نیست. انسان آنوقتی که میل هاب بر اراده اخلاقی غالب میشود واقعا احساس میکند که شکست خورده است. خودش را ملامت میکند، میگوید (ای خاک تو سرت) من هیچی نیستم. حالا فهمیدم که من هیچی نیستم ولی وقتی که اراده اخلاقی اش بر میل طبیعی اش پیروز میشود احساس موفقیت و پیروزی میکند و به خودش امیدوار میشود. چرا من؟

این همانجاست که انسان درک میکند که خود اصلی، خود واقعی او، من حقیقی او، اراده اخلاقی است که تحت فرمان عقل است، این میل در من یک ابزار است من واقعی او نیست. من واقعی من، این میل طبیعت نیست، این بیگانه است که دارد مرا شکست میدهد.

این احساس احساسی است که انسان در درون خودش دارد و این همان احساسی است که انسان با این احساس درک میکند که من واقعی من این میل ها نیست، این طبیعت نیست، من این طبیعت با من همه میل ها نیستم، طبیعت با این همه میل ها ابزارها و وسائلی است که برای من زاده شده است که از این ابزارها و وسائل استفاده کنم، من همان تصمیم است، (یعنی آن مقامی است که آن تصمیم را میگیرد)، من همان عقل و درک است. آن مقامی است که اینها را می فهمد. اما آن مقامی که این

*** در اخلاق اسلامی یک موضوع است که می توان آنرا پایه و محور همه تعلیمات اخلاقی قرار داد، تا آنجا که ما تفحص کرده ایم روی هیچ موضوعی به عنوان پایه و محور به اندازه اصل کرامت نفس در ماخذ اسلامی تکیه نشده است.**

فرمان طبیعت را به من میدهد. بیگانه است، آن غیر استه آن من نیستم. حالا این مطلب را عرض کردیم. آنجا که با نفس باید مجاهده کرد، با کدام نفس باید مجاهده کرد؟ با خود باید مجاهده کرد، با کدام خود باید مجاهده کرد؟ کدام خود را نباید گذاشت مطلق العنان باشد میدان دستش بیفتد. همین خود است، خود حیوانی است که این در واقع ناخود است نه خود. یعنی تمام جنگهای درون انسان، مبارزه هایی که انسان در درون روح خودش دارد از نظر اخلاقی و ضد اخلاقی در واقع این مبارزه ها مبارزه خود با ناخود است، نه مبارزه

خود با خود. آنجا که میل های حیوانی پیروزند و حکومت مطلق با آنهاست عقل و اراده و فطرت انسانی تمام اینها رویش پوشیده است و شهوات یک تاز میدان نفس هستند. (یعنی همان چیزهایی که حیوانات دارند، همان غرایضی که حیوانات دارند) اینجا انسان خود اصلی اش را مغلوب کرده یعنی خود اصل مغلوب و فراموش شده، خود اصل گم شده، باید رفت و پیدایش کرد، آن انسانی که در وجود او جز حیوانیات (اموری که مشترکات حیوانی است) چیزی حکومت ندارد، در واقع خود اصلی اش را، خود واقعی را، من واقعی را، من حقیقی را باخته: «قُلْ إِنَّ الْخَابِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

خود را باخته در بالاترین باختن ها. این خودش را فراموش کرده. آنی که همیشه آرا در باد دارد، مجسمه اش چیست و چی در فکرش حکومت میکند؟ شهوات. چی در فکرش حکومت میکند؟ ماکولات، مشروبات، ملموسات، جز اینها چیز دیگری بر وجودش حکومت می کند. پس آن خود کجاست آن خود فراموش شده است و به جای آن ناخود را خود می پندارد. او که خودش فکر نمی کند که خودم را فراموش کرده ام، انسان همیشه باور ندارد که خودش را فراموش کرده است. آیا من خودم را فراموش کرده ام؟ من همیشه دم از خودم میزنم. این خودم اینقدر بول دارم، این خودم که چنین هستم، این خودم که امروز چنین غذایی خوردم، این خودم که چنین. قرآن میگوید ای که خودت را گم کرده ای آن خود تو نیست، یک چیز دیگر است، آن طفیلی خود توست، آن خود طفیلی توست نه خود اصل تو. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

از آن کسانی میباشند که خدا را فراموش کرده اند و خدا به عکس العمل این فراموشی (که قانون حق، قانون عمل و عکس العملش این است چون خدا را فراموش کرده اند) خدا خود آنها را از یاد خودشان برده است (خودشان را فراموش کرده اند). این است که در قرآن مسئله ای بنام خود فراموشی، آن هم مذموم در مقابل خود یادآوری (انسان خود را بیاد بیاور) که آن هم جز با خدا یادآوری امکان ندارد (یعنی این دوتا از یکدیگر در منطق قرآن جدا نیست) خدا را در یاد داشتن خود را در یاد داشتن هست. در عبادت حقیقت عبادت باز یافتن خود است،

ساخته ایم، اما واقعیت اینست که اولاً بیشترین کالای خانگی را فقط بدو تاجر داده اند و صدای کسبه و فروشندگان جزء نیز درآمده است و ثانیاً کالای خانگی به بازار آزاد یعنی بازار سیاه رفته است و احتکار و گرانی افزایش یافته و کالا باقیمت‌های سرسام آور و به ندرت بدست مرده میرسد.

تقاضای ما از وزارت بازرگانی اینست که بجای آزاد کردن کالا در بازار سیاه همین سهمیه کالا را به تعاونیهای محلی و کارمندی و کارگری و روستایی و تعاونیهای تهیه و توزیع بدهد.

* جلال الدین فارسی:

علی (ع) متعهد به مبارزه با ثروتمندان زورگو و حمایت از ستمدیدگان و مظلومان بود

هدف علی (ع) اجرای حکومت قرآن و اسلام بود که همه ما باید اعمال و رفتار او را در اجرای حکومت علی آن اسلام شناس بزرگ و فردی که قرآن را به بهترین وجه درک میکرد بکار بریم و هر مسئول این مملکت اسلامی که هدفی جز اجرای دقیق و صحیح حکومت قرآن و علی را داشته باشد، فعالیتش پشتیبانی نیارزد و خدا و امت اسلامی از او راضی نخواهند بود.

...حضرت علی (ع) دو تعهد را بر خود واجب میدانست اول ساکت نشستن در مقابل زورگویان و ثروتمندان زورگو و ظالم که ثروت خود را از راه نامشروع انباشته و در نتیجه آن به یک زندگی فاسد عادت کرده باشند و دیگر حمایت از ستمدیدگان و مظلومان و فعالیت در راه احقاق حقوق آنها. از اینرو مسئولین ما نیز نباید در احقاق این دو مهم که بیکدیگر مربوط و پیوسته اند لحظه ای درنگ کرده و مسیر دیگری بروند.

الهام از ...

که پیش از شما بر گذشتگان آمد که بر آنها رنج و سختیها رسید...» و امام به گوشه‌ای از این مشقات اشاره دارند: «ما همه میدانیم که گرانی امروز سرسام آور است و یک دسته‌ای از آن رنج میبرند اما در مقابل آن رنجهایی که خود پیغمبر و مسر بزرگ عزیزش حضرت خدیجه در آن چند سال بردند... وقتی آنها برای اسلام اینطور مقاومت کردند در مقابل دشمنهای اسلام شما هم که ملت و امت همان بزرگوار هستید - نباید از اینکه فلان چیز کم است، آنچه کم است ارزاق که نیست - (مقاومت کنید)».

در بخش پایانی، امام بزرگوار بر نگرانشان از مسأله تورم تأکید مجدد دارند. به بیان دیگر چنین استنباط میشود که هرگاه امام احساس نمایند که مسأله گرانی و تورم سرسام آور ممکن است مسأله جنگ را بافترت مواجه نماید با عوامل و عناصر موجوده این معطل اجتماعی برخورد قاطع خواهند نمود:

«از حیث گرانی ما هم نگران هستیم، از این گرانی همه نگران هستند، اما چاره چیه چی میتوانیم بکنیم البته فکریهایی دارند میکنند و انشاء الله امیدوارم موفق بشوند که این مسأله هم انشاء الله حل بشود».

در انتهای این دیدار امام امت برای تمامی شهدای اسلام از ۱۵ خرداد تا کنون علو مقام و مرتبه مسئلت می نمایند و بر استفاده هرچه بیشتر از برکات ماه مبارک رمضان توصیه می نمایند.

والسلام

پاورقیها:

(۲) - نهج البلاغه - خطبه ۳۲

(۳) - سوره حج - آیه ۴۰

(۴) - سوره بقره - آیه ۲۱۱

عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ...

پیدا کردن خود است اما همان خودی که عرض کردم نه آن خود حیوانی آن خود حقیقی، خود ملکوتی، در عبادت است و در یاد خدا است که انسان خود را پیدا میکند خود را واقعاً باز می‌یابد. امیر المومنین علی (ع) تعبیر بسیار بسیار عالی اینی دارد که میفرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ خَالِقَهُ وَ قَدَّأَصَلَ نَفْسَهُ فَلَا يَطُوبُ لَهَا»

من تعجب میکنم از مردمی که وقتی یک چیزی کم میکنند چطور دستپاچه دنبال کم شده شان هستند (انگشترش را بابا کم میکند، می میگردد آن انگشتر کم شده را پیدا کند. کفش را کم میکند میگردد پیدا کند، الاغش را کم میکند میگردد پیدا کند). چطور اینها خودشانرا کم کرده‌اند و دنبال این نیستند که خودشانرا پیدا کنند؟ مولوی می گوید:

ای تو در بیکاره خود را باخته

دیگران را تو ز خود شناخته

تو به هر صورت که آئی نیستی

که منم این، والله آن، تو نیستی

مولوی می گوید می‌خواهی امتحان کنی ببینی که آیا خودت را کشف کردی یا خودت را کم کردی؟ می‌توانی این راز را در خلوتها و تنهایی‌ها درک کنی. اگر چهار روز انسانهای دیگر را ندیدی وحشت تو را از پا در می‌آورد چرا؟ چون همیشه می‌خواهی انسانهای دیگر، اشیاء دیگر را ببینی، چون گمشده در آنها هستی، خودت را در آنها جستجو می‌کنی. تو اگر خود واقعی را پیدا کرده بودی، اگر صد سال هم در خلوت می‌ماندی نذره‌ای دلنگی برای تو پیدا نمی‌شد. این مسئله خود و ناخود مسئله مهمی است و در کلمات پیشوایان دین هم زیاد آمده است.

(ادامه دارد)

قیام سی تیر ...

وقوع نمی پیوست. و قیام سی تیر نشان داد که با حضور همیشگی مردم در صحنه جهت احقاق حقوق خویش همگام با روحانیت اصیل و مبارز و پیشناز